

# ترس‌ها و تردیدهای آن «بی‌حجابی» اجباری و این «باحجابی» اجباری

شیرین کریمی



ترس‌ها و تردیده‌های آن «بی‌حجابی» اجباری و این «باحجابی» اجباری

از وقت صدور فرمان کشف حجاب در سال ۱۳۱۴ خورشیدی تا ۱۳۵۷ که شاه رفت ۴۳ سال گذشت از زمانی که زنان ایران به تشخیص و حکم شاه وقت «بی‌حجاب» شدند. از اواخر سال ۱۳۵۷ از سوی انقلابیون اسلام‌گرا و رهبر جدید زمزمه‌های حجاب اجباری به گوش می‌رسید و اندک‌زمانی بعد در سازمان‌های دولتی روسری اجباری شد و بعد قانون حجاب اجباری تصویب شد و تا امروز که سال ۱۴۰۱ است ۴۳ سالی می‌شود که زنان ایران به تشخیص و حکم حاکمان «باحجاب» شده‌اند. این دو ۴۳ سال - بی‌هیچ قیاسی - به‌واقع شماره‌ی سال‌های عمر چند نسل از ایرانی‌هایی است که در طی آن نه آن دو شاه خواستند به انتخاب، عاملیت و تشخیص آنها اعتماد کنند و نه حاکمان بعدی. شاه و حاکمان خود تصمیم گرفتند و با تحکم و اجبار نظامی تصمیم خود را اجرا کردند، اما می‌بینیم که نه آن سلطنت با تکیه بر ستون «بی‌حجابی» به ترقی رسید، و نه این حکومت با تکیه بر ستون «باحجابی» به اخلاقی‌مداری مذهبی رسیده است.

اکنون بیش از دو هفته از کشته‌شدن ژینا (مهسا) امینی در زمانی که به اتهام «بدحجابی» در بازداشت گشت ارشاد بود می‌گذرد و اعتراضات در ایران و در نقاط بسیاری از جهان علیه این فاجعه ادامه دارد. مطالبات معترضان ایرانی فراتر از لغو قانون حجاب اجباری است، اما لغو این قانون همچنان جزو مطالبات اصلی معترضان است. مردم سرتاسر دنیا در بیش از ۱۶۰ شهر جهان به حمایت از معترضان ایرانی به خیابان‌ها آمدند. روز اول اکتبر ۲۰۲۲ در شهر آمستردام نیلوفر فولادی، هنرمند، در میان معترضان با پستان‌های برهنه و بی‌هیچ بالاپوشی ظاهر شد و سخنرانی پرشوری در مورد «پس‌گرفتن بدن زنان» ارائه کرد. این کنش سبب نگرانی دو گروه شده است؛ گروه اول طرفداران حکومت هستند که از این کنش اعتراضی به نفع قانون حجاب اجباری و گسترش رعب و وحشت از بی‌حجابی بهره می‌برند و گروه دوم افرادی هستند که فکر می‌کنند چنین کنش رادیکالی می‌تواند مسیر جنبش اعتراضی علیه حجاب اجباری را منحرف کند و سبب ادامه‌یافتن سرکوب و سکوت شود.<sup>۱</sup>

---

\*\*\* از دکتر مهسا اسداله‌نژاد سپاسگزارم که نسخه‌ی اول این جستار را خواندند و پیشنهادهای روشنگری ارائه کردند.

ترس‌ها و نگرانی‌هایی که درباره‌ی لغو قانون حجاب اجباری و نیز درباره‌ی کنش اعتراضی نیلوفر فولادی عیان شده یادآور ترس‌ها و تردیدهایی است که رضاشاه و دولتمردانش درباره‌ی تصویب و اجرایی کردن قانون کشف حجاب داشتند. آن زمان هم اختلاف آرا وجود داشت و گروه‌های مختلف مردم نظرات گوناگونی درباره‌ی کشف حجاب داشتند، اما فقره‌ی کشف حجاب با وجود تمامی تدابیری که اندیشیده شده بود می‌توانست از دو سوی دو گروه از مردم در معرض مخاطره قرار گیرد: از یک سو زنانی بودند که خود در معرض ذهنیتی درونی شده و اجتماعی قرار داشتند که بی‌حجابی را برابر با بی‌عفتی و نانجیبی می‌دانستند و ممکن بود این گروه به‌رغم همه‌چیز ترجیح بدهند برای فرار از این ذهنیت‌ها به پس پرده برگردند و در نتیجه منزوی شوند، از سوی دیگر برخی افراد بودند که ممکن بود این واقعه را جوازی برای بی‌عفتی و رفتارهای خارج از عرف بینگارند و در نتیجه «لاقیدی» در پوشش و در مراودات میان زن و مرد به قدری افزایش یابد که کنترل آن از دست خارج شود.<sup>۲</sup>

وقتی به وقایع امروز پیرامون مطالبه‌ی لغو قانون حجاب اجباری و وقایع روزگار سلطنت رضاشاه پیرامون کشف حجاب اجباری می‌نگریم با دو بستر تاریخی متفاوت مواجه می‌شویم. اما به نظرم ترس‌ها و تردیدها - و نه اقدامات و سیاست‌ها - در این دو دوره تا حدی مشابه است: در هر دو دوره ترس‌ها و تردیدها ناظر به بدن زنان بوده است. آن زمان دست‌اندرکاران نگران بودند پروژه‌ی کشف حجاب، که به تعبیر شاه و دولتمردانش راه ترقی کشور بود، از مسیرش منحرف شود و امروز برخی نگران‌اند مطالبه‌ی لغو قانون حجاب اجباری، که تحقق حقوق اساسی بشر است با ارباب از بی‌حجابی و کنش‌هایی نظیر کنش نیلوفر فولادی، از مسیرش منحرف شود.

<sup>۱</sup> نعیمه دوستدار در یادداشتی در وبسایت رادیو زمانه با عنوان «[چشم‌هایتان را عادت دهید](#)» به این بحث پرداخته است.

<sup>۲</sup> در این متن بسیاری مصادیق تاریخی که نشانه‌ی ترس‌ها و تردیدهای رضاشاه و دولتمردانش درباره‌ی کشف حجاب است برگرفته از این کتاب است: صادقی، فاطمه، *بازخوانی یک مدخله‌ی مدرن*، کشف حجاب، ۱۳۹۶، تهران: نشر نگاه معاصر.

مخبرالسلطنه که از ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲ خورشیدی نخست‌وزیر رضاشاه بود می‌نویسد «روزی به شاه عرض کردم اگر باید روگیری موقوف شود، پُرگرام می‌خواهد که آبرومند و مقرون به عفت باشد». شاه و دولتمردانش می‌خواستند «بی‌حجابی» را تا جایی برقرار سازند که اقتدار پدرسالارانه از میان نرود. وضعیت به قدری متناقض بود که وقتی رضاشاه دید اشرف دخترش پیراهن بی‌آستین پوشیده متغیر شد. اسدالله علم نوشته است رضاشاه مرگ را ترجیح می‌داد به این که چشم غریبه بر زن‌هایش بیفتد اما چاره نداشت چون اگر بی‌حجابی را دیکته نمی‌کرد «ایرانی‌ها وحشی و عقب‌مانده به حساب می‌آمدند». تیمورتاش وزیر دربار معتقد بود که کشف حجاب جزو ترقیات است و از دو سال پیش از صدور فرمان کشف حجاب در سیاهه‌ی اجناس وارده به ایران سفارش کلاه زنانه داده بود چون نظرش این بود که «لازم می‌شود» و وقتی به رضاشاه گفته بود کشف حجاب برای این مملکت ضروری است شاه در جوابش گفته بود «خیلی خوب، اگر واقعاً ... یک روزی لازم باشد که همه‌ی زن‌ها چادرشان را بردارند من هر دو تا زن‌هایم را طلاق می‌دهم». رضاشاه «اول این‌طور فکرش بود»، اما بعد در یک روز سرد زمستانی با تمام ترس‌ها و تردیدهایش همراه همسرش عصمت تاج‌الملوک و دو دخترش که کشف حجاب کرده بودند در مراسمی عمومی به مناسبت اعلام رسمی کشف حجاب حضور یافت.

در ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴ در تالار دانشسرای عالی زن‌ها با کلاه و پالتوهای بلند آمدند. بدن و موی سرشان پوشیده بود و فقط چادر نداشتند. انتخاب یک روز سرد برای برگزاری چنین مراسمی اقدامی عمدی و از پیش اندیشیده بود. سرمای زمستان سبب می‌شد زنان بدن‌شان را خوب بپوشانند و در نتیجه خشم و رنجش روحانیون و توده‌ی مردم برانگیخته نمی‌شد. کشف حجاب می‌بایست با نظارت و مدیریت دولتیان و شخص شاه اجرا می‌شد تا تلقی نشود که غرض از کشف حجاب تشویق زنان به رفتارهای منافی عفت است. شاه و دولتیان بسیار مراقب بودند که کل ماجرا از کنترل خارج نشود که اگر می‌شد نه فقط سبب انزجار و واکنش اعتراضی روحانیون و توده‌ی مردم، بلکه سبب انزوای شمار بیشتری از زنان می‌شد که با ذهنیت درونی‌شده‌شان و نیز ذهنیت درونی‌شده‌ی مردان اطراف‌شان بی‌حجابی را نانجیبی و بی‌عفتی می‌دانستند. به تعبیر

فاطمه صادقی تدبیری که شاه و دولتمردانش برای کنترل این وضعیت اندیشیده بودند واژگون کردن سلسله مراتب اجتماعی به لحاظ منزلت و قدرت بود.

کشف حجاب در مراسم فارغ‌التحصیلان دانشسرای عالی اعلام شد و این مسئله برای خانواده‌های مذهبی که مایل بودند دختران‌شان به مدرسه و دانشگاه بروند و در عین حال حجاب داشته باشند به معنای از دست رفتن منزلتی بود که می‌توانستند با ادامه‌ی تحصیلات به دست آورند. بر اساس فرمان کشف حجاب زنان و دختران محجبه از سوارشدن بر کالسکه و درشکه نیز محروم شدند و همچنین دیگر نمی‌توانستند با چادر به درمانگاه‌های عمومی بروند. روسپیان نیز از کشف حجاب منع شدند، چون بی‌حجابی روسپیان ممکن بود سبب شود آنها هم‌ردیف سایر زنانی دیده شوند که کشف حجاب کرده بودند! در واقع رضاشاه و مردانش با این شیوه‌ها ترس‌ها و نگرانی‌های خود را کنترل می‌کردند. آنها مرتب بخشنامه‌هایی صادر می‌کردند و در آن از مقامات می‌خواستند مراقب رفتارهای «ناپسند و نامتعارف» زنان و مردان در مهمانی‌های مختلط باشند. از زنان و مردان خواسته می‌شد با همسران خود در مهمانی‌ها شرکت کنند و از رفتارهای منافی عفت بپرهیزند. نگرانی شاه و دموستگاهش این بود که مبادا این گردهمایی‌ها تبدیل به محافل لهو و لعب شود. همچنین در بخشنامه‌ای که در آذرماه ۱۳۱۴ از سوی وزیر داخله و رئیس‌الوزرا صادر شد تأکید شده بود که «اگر فواحش به کشف حجاب اقدام نمایند باید قویاً جلوگیری شود که صدمه به این مقصود مقدس نزنند». در واقع روسپیان از کشف حجاب منع شدند؛ مگر آن‌که ازدواج می‌کردند. دولتیان در نظر داشتند عفت و نجابت را از حجاب جدا کنند و به‌منظور اجتناب از یکی‌شدن زن بی‌حجاب و زن روسپی، روسپیان از کشف حجاب منع و ملزم به سرکردن چادر شدند.

ترس‌ها و تردیدها برای به رسمیت شناختن حق آزادی پوشش و لغو قانون حجاب اجباری در میان رهبران و دولتمردان جمهوری اسلامی و نیز در میان برخی از مذهب‌یون ایرانی هم وجود دارد. برخی افراد وابسته به این گروه‌ها بارها اعلام کرده‌اند که از عواقب بی‌حجابی در جامعه وحشت دارند. در هر دو دوره از سوی این گروه‌های ترس‌خورده و مردد عاملیت زنان نادیده گرفته شده و می‌شود. رضاشاه نمی‌دید،

نمی‌خواست یا نمی‌توانست ببیند، که زنان پیش از او، از دوران انقلاب مشروطه خواهان بیرون آمدن از پرده و داشتن نقش بیشتر در امور سیاسی و اجتماعی بودند. در دوران انقلاب مشروطه بسیاری از زنان شهری چادر سنتی کمردار و روبنده را کنار گذاشتند و به تدریج به سمت پوشیدن چادر چرخی رفتند که چیزی شبیه همان چادری است که زنان امروز بر سر می‌کنند. صدیقه دولت‌آبادی در سال ۱۳۰۵ وقتی از اروپا به ایران بازگشت در محل کارش در وزارت آموزش و پرورش بدون چادر حضور یافت و این امر آن زمان جنجال زیادی به پا کرد، چون شخص شاه هنوز تصمیم نگرفته بود پوشش زنان چطور باشد و چطور نباشد!

پس از اجرایی شدن فرمان کشف حجاب مقاومت‌هایی از سوی مخالفان کشف حجاب صورت گرفت؛ برخی تغییر لباس را رسیدن آخرالزمان تعبیر می‌کردند و کلاه پهلوی را خر دجال می‌نامیدند. گزارش‌های بسیاری از کارشکنی و اخلال مأموران دولتی در دفاع از زنان محجبه در هنگام اجرای قانون کشف حجاب ثبت شده است. مقاومت‌ها گاه به دلیل باورهای مذهبی و اعتقادی بود و گاه به دلیل ایستادن در برابر تحمیل و اجبار. وقتی بخشنامه شد که مردان به همراه همسران‌شان در مهمانی‌های مختلط شرکت کنند برخی مردان ترجیح دادند زنی صیغه کنند و با او به مهمانی بروند ولی همسر عقدی‌شان در برابر چشم اغیار ظاهر نشود. بساکه ریشه‌ی چنین رفتارهایی باورهای مذهبی و تعصبات فرهنگی تحت عنوان «غیرت و ناموس» نبود، بلکه این مردان دلواپس بودند سلطه و اقتدارشان بر همسران‌شان از بین برود.

با اجرایی شدن قانون کشف حجاب از دو سو بر زنان مخالف کشف حجاب فشار وارد می‌شد؛ آنها از یک سو تحت فشار دولت بودند که حجاب را کنار بگذارند و از سوی دیگر تحت فشار اجتماع و خانواده بودند تا حافظ «سنت‌ها» باشند. زنانی که کشف حجاب کرده بودند همواره در معرض انگ بی‌عفتی بودند. گروهی از مردان نیز در زیست اجتماعی و فرهنگی این زنان حضور داشتند که بی‌حجابی را نانجیبی می‌دانستند و نیز مردانی در کوچه و خیابان در لباس نظامی با خشونت چادر از سر زنان می‌کشیدند. از سویی برای برخی زنان میانسال و کهنسالی که به باورهای مذهبی و فرهنگی خود پایبند بودند بی‌حجاب شدن عین شکنجه بود و وقتی بدون چادر از منزل خارج می‌شدند

طوری در خود فرو رفته و مچاله می‌شدند و با دست یقه‌ی لباس‌شان را می‌گرفتند و خمیده راه می‌رفتند که گویی دزدی بخواهد خود را استتار کند. به هر روی در برابر کشف حجاب اجباری مقاومت‌هایی صورت می‌گرفت و بسا که همین مقاومت‌ها سبب شد که به محض سقوط رضاشاه دولت سهیلی برنامه‌ی کشف حجاب اجباری را کنار بگذارد و از روحانیت دلجویی کند. در حالی که دلجویی باید از زنان می‌شد، نه از قیم‌های خودخوانده‌ی زنان!

در ۴۳ سالی که از اجباری‌شدن حجاب در ایران می‌گذرد نیز می‌توانیم مقاومت‌هایی متفاوت را در برابر فشارهایی متفاوت ببینیم که از قبل قانون حجاب اجباری بر زنان و نیز بر مردان بار می‌شود. اما از زبان حاکمان هر دو دوره‌ی ایران هم بی‌حجابی هم باحجابی «مقصود مقدس» دانسته شده و فشارهای روانی به‌شدت آسیب‌زای ناشی از اجبار حجاب روی زنان ایران بسیار بالا بوده است.

به ترس‌ها و تردیدهای برآمده از کنش نیلوفر فولادی بازگردیم. در تاریخ معاصر ایران میدان قدرت‌نمایی حاکمان همواره بدن زن بوده است. اجرایی‌شدن مالکیت شاهان مستبد، چه سکولار چه مذهبی، بر بدن زن کنشی رادیکال است که سبب واکنش رادیکال می‌شود. مالکیت بر بدن «دیگری» امری غیرعادی است که عادی‌سازی شده و در واقع پاسخ به چیزی که غیرعادی است اما عادی‌سازی شده پاسخی شبیه کنش نیلوفر فولادی است تا پیام به گوش همگان برسد: «ترس‌ها و تردیدها از آن شماس‌ت و این بدن از آن من: بدن مرا پس بدهید». عادی نیست که فرد یا افرادی مالک بدن دیگران باشند. ذهنیت مالکیت بر بدن زن به قدری دوام یافته و زور و خشونت نظامی برای حفظ حجاب به قدری عیان و فراوان شده که زن جز با چنین حرکتی نمی‌تواند اعلام کند که «این بدن به هیچکس تعلق ندارد، جز خود من». از سویی کنش نیلوفر فولادی نه فقط در ایران بلکه در نقاط بسیاری از جهان مخالفانی دارد، اما وقتی قانون‌گذاران و حاکمان عاجز از شنیدن صدای اعتراض مردم هستند یا با نخوت و به‌عمد به صدای بخشی از مردم بی‌اعتنایی می‌کنند معترضان دست به کنش‌هایی از این جنس می‌زنند. در سال ۱۹۱۳ پادشاه انگلستان جرج پنجم با بی‌اعتنایی سنگدلانه‌ای مبارزات زنان برای حق رأی را نادیده می‌گرفت، سافرجت‌ها دست به مبارزات رادیکال و پرسروصدایی می‌زدند و شاه و مجلس بریتانیا با سرکوب

این زنان و بی‌اعتنایی نخوت‌آمیز نسبت به مطالبات زنان سرگرم مدیریت جهان خودشان بودند، تا این‌که در روز مسابقه‌ی بزرگ اسب‌دوانی که دوربین‌ها و خبرنگارهای بسیاری وقایع آن روز را به سرتاسر جهان مخایره می‌کردند امیلی دیویسون یکی از اعضای جنبش سافرجت‌ها خود را زیر اسب پادشاه انداخت و جانش را از دست داد. پس از آن واقعه جنبش سافرجت‌ها در تمامی جهان شناخته شد و دیگر پادشاه و مردانش نمی‌توانستند خودشان را به ندیدن و نشنیدن بزنند.<sup>۳</sup> از این رو می‌توانیم به سویه‌های پیش‌برنده و مؤثر کنش‌هایی از جنس کنش نیلوفر فولادی نیز بیندیشیم و در نظر بگیریم که این ترس‌ها و تردیده‌های گروهی از مردم است که مانع پیش‌رفتن جنبش‌رهای بخش زنان می‌شود، نه صداهایی که بلندتر فریاد می‌زنند.

اکنون روشن است که از قبل «بی‌حجابی» دستوری و «باحجابی» دستوری به جبر و ضرب و شتم خسران‌های جبران‌ناپذیر روحی و جانی و هزینه‌های بالای مالی بر مردم ایران بار می‌شود. نمونه‌اش کشته‌شدن جوانان بسیاری است که در اعتراضات، از جمله اعتراض به قانون حجاب اجباری، به خیابان آمدند و ثروت و وجودشان از دست‌مان رفت، و چه بسیار کشته‌گانی که معترض هم نبودند اما به نام حجاب و عفت به قتل رسیدند و چه بسیار جوانانی که به دلیل این قسم اجبارها از ایران رفتند و آسیب بزرگی به بدنه‌ی جمعیتِ مولدِ ایران وارد شده است و چه مبالغ‌ه‌نگفتی که در تمامی دستگاه‌های دولتی و نیروهای نظامی و مسلح برای حفظ این اجبار خرج شده است. رقم خسران به قدری بالا است که جبرانش ناممکن به نظر می‌رسد.

ما راهی را طی کرده‌ایم و امروز اینجا ایستاده‌ایم. مردم ایران امروز به شیوه‌ی خود عاقل‌اند، بسیاری از آنها از حکمتی خودآموخته برخوردارند و در فکر و عمل‌شان به بلوغ رسیده‌اند، به قییم نیاز ندارند و در نتیجه به قوانین نامتناسب با حقوق اساسی انسان نیاز ندارند. آنچه اینک توجه، حساسیت و کنش مؤثر ما را می‌طلبد تلاش برای شناخت و ارج‌نهادن تفاوت‌ها و حرمت‌نهادن به حقوق همگان در جامعه‌ی متکثر ایران است.

<sup>۳</sup> دایان اتکینسون، «رؤیای آزادی زیر سم‌ضربه‌ی اسبان یادمان امیلی دیویسون»، ترجمه‌ی شیرین کریمی، نقد اقتصاد سیاسی.



افراد گوناگون ذهنیت‌های درونی‌شده‌ی گوناگونی دارند، ذهنیت‌هایی که می‌تواند تحت تأثیر هر مشخصه‌ی فرهنگی و اعتقادی قرار داشته باشد، که هر چه باشد بی‌ترس و بی‌تردید قدرت تشخیص پوشش متناسب خود را دارد.

در مورد حق آزادی پوشش سوای راه‌هایی که مردم در جهان در فرهنگ‌های گوناگون طی کرده‌اند، ما نیز در ایران یک‌بار این راه را طی کرده‌ایم و آزمون‌ها و خطاهای بسیاری داشته‌ایم، اینک می‌توانیم به این راه‌ها بنگریم و درباره‌ی گرفتن حق آزادی پوشش طوری دست‌ودل‌مان نلرزد و طوری ترس و تردید متوقف‌مان نکند که گویی از اساس تاریخی وجود نداشته و قرار است در راهی به‌تمامی ناشناخته قدم بگذاریم. در آخر، پرسشی ساده اما بسیار مهم از تصمیم‌گیرندگان درباره‌ی شیوه‌ی زندگی مردم ایران وجود دارد: چرا نمی‌توانید به تشخیص و خرد مردم اعتماد کنید؟ باری، در حوزه‌ی پوشش مردم، فارغ از جنسیت، از آنچه امروز در خیابان اجرا می‌شود معلوم می‌شود که دیگر از شاه، چه سکولار چه مذهبی، کاری برنمی‌آید، دیگر نمی‌توان حق تصمیم در این مورد را به یک شخص یا یک شورای سرسپرده به آن شخص واگذار کرد، اما می‌توان به ساحت نیک سرشت بشر، به تنوع، رنگارنگی، کثرت و به تشخیص و انتخاب خود مردم اعتماد کرد، چون اکنون نوبت «زندگی» است و در این سرزمین «پادشاه» مرده است.